...ان آیه شریفه در آنست که عذاب ایشان منقطع ست ومدت عقاب محدود چنانکه حرف استثنا بران دلالت دارد
...تیمی مکی در زواجر گفته وقد اول العلماء بنحو عشرین وجها یرجع بعضها الی حکمة التقیید بمدة دوام السموات
والارض وبعضها الی حکمة الاستثناء ومعناه انتهی بعده دو سه وجه منجمله این وجوه عشرین ذکر کرده وقاضی القضاة
...بن علی شوکانی در تفسیر فتح القدیر یازده وجه در بیان استثنای مذکور ایراد نموده وگفته هذه الاقوال هی
ما وقفنا علیه من اقوال اهل العلم وقد نوقش بعضها بمناقشات ودفعت بدفوعات وقد اوضحت ذلک
...رسالة مستقلة جمعتها فی جواب سوال ورد من بعض الاعلام انتهی ولیکن اطلاع برین رساله فقیر را دست
نداده اللهم ارزقنا وانچه از تفسیر وی ظاهرست قول بتابید ست حیث قال فیکون معنی الآیة انهم خالدون
ابدا لا انقطاع لذلک ولا انتهاء له انتهی ومؤید اوست انچه بیهقی در کتاب البعث والنشور از ابن عباس
رضی الله عنه در قول وی تعالی الا ما شاء ربک آورده که گفت فقد شاء ربک ان یخلد هؤلاء فی النار وان
...هؤلاء فی الجنة وابن جریر نیز ازوی در بیان همین آیه روایت نموده که گفت استثنی الله من النار ان تاکلهم
...اخرج ابو الشیخ عن السدی فی الآیة قال فجاء بعد ذلک من مشیة الله ما نسخها فانزل بالمدینة ان الذین
...کفروا وظلموا لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم طریقا فذهب الرجاء لاهل النار
ان یخرجوا منها واوجب لهم خلود الابد وقوله واما الذین سعدوا الآیة قال فجاء بعد ذلک من مشیة الله
...نسخها فانزل بالمدینة والذین امنوا وعملوا الصالحات سندخلهم جنات الی قوله ظلا ظلیلا
...فاوجب لهم خلود الابد وصحابه اعرف اند بمعانی قرآن مجید ومراد فرقان حمید از غیر خود وتفسیر ایشان اقدم واتبع
از تفاسیر همگنان ومؤید اوست حدیث مرفوع از جابر رضی الله عنه نزد ابن مردویه که خواند آنحضرت این آیه را وفرمود
...ان شاء الله ان یخرج ناسا من الذین شقوا من النار فیدخلهم الجنة فعل وروایت کرده اند ابن جریر وابو الشیخ
وابن مردویه از قتاده که وی خواند این آیه را فاما الذین شقوا وگفت حدثنا انس ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال یخرج قوم من النار ولا نقول کما قال اهل حروراء ان من دخلها بقی فیها واخرج ابن ابی حاتم عن
ابن عباس فی قوله ما دامت السموات والارض قال لکل جنة سماء وارض وآین روایات نص ست
...بر آنکه خروج ورینجا دلیل ست بر آنکه مراد از دوام ارض وسما دوام ارض وسمای آخرت ست که فنا پذیر نیست وقول
...الا الذین شقوا شامل عصاة مومنین وکفار هر دوست وما بمعنی من ست وشک نیست در خروج اهل توحید
...بشفاعت شفعا وبرحمت رحمن بنا بر دلالت ادله صحیحه متواتره بر آن که مفید علم ضروری ست پس این مخصص
...عموم باشد ومثل آیه لابثین فیها احقابا وخود آن فخر رازی در تفسیر خود گفته استدلال کرده است قوم
...بهذه الآیه بر انقطاع عذاب وبودن نهایت برای او باین وجه که معصیت ظلم متناهی ست وعقاب بلانهایت
...بران ظلم وخدا ظالم نیست انتهی ابن حجر مکی در جوابش گفته لفظ احقاب مقتضی نهایت نیست بلکه عرب تعبیر میکنند
...به علیهم عبارت از دوام ونیز دوام عقاب بران هیچ ظلم نیست زیرا که کافر عازم بود بر کفر ما دام حیات پس معاقب نشد الا

بر دائم فکان عذابه جزاءً وفاقاً انتهی و نیز بعد بر تابید عذاب لفظه منافی نیست این روایت ابن عمر
بلفظ لیأتین علی جهنم یوم تصفق فیه ابوابها لیس فیها احد و ذلک بعد ما یلبثون فیها احقابا زیرا که در سندش
غیر ثقه صاحب اکاذیب کثیره عظیمه است آری غیر واحد این مقاله را از ابن مسعود و ابو هریره نقل کرده ا
گفته هو قول عمر و ابن عباس و انس و حماد بن سلمة و علی بن طلحة الوالبی و جماعة من المفسرین انتهی و ظاهر آ
قول از ایشان صحیح نشده و بر تقدیر تنزل معنی کلام آنست که لیس فیها احد من عصاة المؤمنین و اما مو
فهی ممتلئة بهم لا یخرجون عنها ابدا کما ذکره الله فی آیات کثیرة انتهی کلام ابن حجر گویم و مرویست مانند آ
ابراهیم و جابر و ابی سعید از صحابه و ابی مجلز و عبد الرحمن بن زید بن اسلم از تابعین و غیرهما و طبرانی در
ابی امامه صُدی بن عجلان باهلی درین باب روایت کرده لیکن سندش ضعیف است پس صرائح نصوص و
مقدم باشند بر آثار موقوفه و اخبار ضعیفه نعم جماعتی از اہل علم قدیما و حدیثا بآن رفته که ابدیت نار در رنگ ا
جنت منصوص علیها شارع نیست چه در حق جنت گفته عطاءً غیر مجذوذ ای غیر منقطع و ان هذا لرزقنا ماله من
و این بعد قول اوست الا ما شاء ربک و در حق نار بعد استثنا نگو گفته ان ربک فعال لما یرید و عبا
صریح مفید تابید نفرموده پس در ابدیت هر دو فرق باشد و بعض ادله شرع و عقل مقتضی فنای اوست و ما
و این مستلزم انقطاع عذاب اہل نار باشد باوجود قول بخلود بمعنی آنکه تا بقای نار مخلد اند و از ان بیرون نرو
نار فنا شود عذاب محل ایشان هم مرتفع گردد هر چند بعد قرون متطاوله و احقاب کثیره ممتده باشد و شک نیست
این فرق بغایت نازک است و لهذا حافظ ابن القیم رضی الله عنه در باب السابع و الستون از کتاب حادی الار
الی بلاد الافراح بعد بسط کلام در ابدیت جنت و نار میلان بهمین جانب کرده و گفته لیس فی الحکمة الالهیة ان الشر و
وانها لا نهایة لها و لا انقطاع ابدا فتکون هی و الخیرات فی ذلک علی حد سواء انتهی و عجب نیست که شیخ او حضر
رضی الله عنه و ارضاه نیز مثل شیخ اکبر محی الدین ابن عربی باینجانب رفته باشد اما محرر سطور هنوز بر نقل صریح از وی
مسئله مطلع نشده نعم حافظ ابن القیم در کتاب مذکور اثبات فرق میان دوام هر دو شرعا و عقلا به بست و چ
و گفته لعلک لا تظفر به فی غیر هذا الکتاب و در ضمن آن ادلهٔ مثبتین ابدیت نار را جوابها داده و تا دو سه کراسه
کلام و استیعاب مرام نموده اما آنچه از نظر در ان اجوبه و ادله زود تر بفهم می در آید آنست که دلالت آنها بر عدم
نار بطریق اشارت النصوص و التزام است نه بر وجه مطابقت و تضمن و دلالة النص و بنای آن بر جواز خلف
وعید الهی است چنانکه مذهب متکلمین اہل سنت است بنا بر ادلهٔ سبق رحمت بر غضب بخلاف وعد که عدم خلف
در ان منصوص علیه گویند پس بنا علی هذا مفهوم مذکور را گرچه از ثبوت دارد گو مخالف مذهب منصور جمهور
سمعیه باشد و لیکن مخفی نیست که منطوق مقدم است بر مفهوم کما تقرر فی الاصول و لهذا حافظ ابن القیم
علمای راسخین بعد بحث مذکور در ان کتاب نوشته و ما ذکرنا فی هذه المسئلة من صواب فمن الله
به و ما کان من خطاء فمنی و من الشیطان و الله و رسوله بری منه و هو عند لسان کل قائل و قصده و قلبه

سوال دوم رفع الیدین در دعا بعد فریضه ثابت از سنت است یا نه جواب ثبوت رفع یدین در دعا بقول
و فعل نبوی صلی الله علیه وسلم هر دو ست اما مطلقا نه مقیدا بالفریضة لا نفیا ولا اثباتا پس عموم ادله و مطلقات
شامل فریضه خواهد بود تا آنکه دلیلی بر تخصیص وی قائم شود عن انس رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله
علیه سلم یرفع یدیه فی الدعاء حتی یری بیاض ابطیه رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر و عن سهل بن سعد عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال کان یجعل اصبعیه حذاء منکبیه و یدعو رواه البیهقی و عن ابن عباس قال المسئلة ان ترفع
یدیک حذو منکبیک رواه ابوداود و عن ابن عمر انه کان یقول ان رفعکم ایدیکم بدعة ما زاد رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم علی هذا یعنی الی الصدر و عن سلمان قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ربکم حیی کریم یستحیی من عبده
اذا رفع یدیه الیه ان یردهما صفرا رواه الترمذی وابوداود والبیهقی قال الحافظ فی بلوغ المرام اخرجه الاربعة الا النسائی
وصححه الحاکم و عن مالک بن یسار قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا سألتم الله فاسألوه ببطون اکفکم
ولا تسألوه بظهورها رواه ابوداود و عن ابن عباس کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دعا ضم کفیه و جعل بطونهما
مما یلی وجهه و قال ابو الدرداء ارفعوا هذه الایادی قبل ان تغل بالاغلال اخرجهما الغزالی فی الاحیاء و عن عمر قال کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع یدیه فی الدعاء لم یحطهما حتی یمسح بهما وجهه رواه الترمذی و ترمذی این حدیث را بابی
مستقل منعقد کرده و گفته باب رفع الایدی عند الدعاء و بعد ذکر این حدیث گفته هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من حدیث حماد
بن عیسی وقد تفرد به وهو قلیل الحدیث وقد حدث عنه الناس و حنظلة بن ابی سفیان الجمحی ثقة وثقه یحیی بن سعید القطان انتهی
و عن السائب بن یزید عن ابیه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا رفع یدیه مسح وجهه بیدیه رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر
عن عمر کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مد یدیه فی الدعاء لم یردهما حتی یمسح بهما وجهه اخرجه الترمذی قال الحافظ
فی بلوغ المرام وله شواهد منها حدیث ابن عباس عند ابی داود و مجموعها یقتضی انه حدیث حسن انتهی این ست بعض ادله
رفع مرفوعا و موقوفا و در وی ذکر مسح وجه بعد رفع نیز هست اما رفع در مواضع خاصه پس ثابت شده است در صحیحین
[illegible] عامل کردن ابن لتبیه بر صدقه و برداشت دستها را تا آنکه دیده شد سفیدی ابط شریف و در قصه خالد بن الولید
[illegible] اللهم انی ابرأ الیک مما صنع خالد رواه البخاری والنسائی و رفع کرد بر صفا رواه مسلم و ابوداود و رفع کرد
[illegible] بقیع سه بار استغفر لهم رواه البخاری و مسلم و رفع کرد نزد تلاوت این آیه انهن اضللن کثیرا من الناس
[illegible] اللهم امتی امتی رواه مسلم و رفع کرد نزد فرستادن لشکری که در وی علی بن ابی طالب بود و گفت اللهم
لا تمتنی حتی ترینی علیا رواه الترمذی و رفع کرد نزد انداختن گلیم بر اهل بیت قائلا اللهم هؤلاء اهل بیتی رواه
الحاکم الی غیر ذلک و نووی در شرح مهذب قریب سی حدیث از صحیحین و جز آن درین باب جمع کرده و للمنذری
جزء وللسیوطی رساله مستقله قال فیها قد بلغنی عن بعض الناس انه قال لیس فی رفع الیدین فی الدعاء
حدیث صحیح فعجبت لذلک فان الاحادیث فیه مشهورة بل متواترة کثیرة المسالک فحققتها فی هذا الجزء ولینتفع بها
من یقف علیها ولا یتکلم فی السنة النبویة بغیر علم من لم تصل رتبته الیها فاقول لنا فی رفع الیدین فی الدعاء من

… قبل النبی صلی الله علیه وآله وسلم وامره نیف واربعون حدیثا فیها الصحیح والحسن والضعیف من روایة بضع وعشر…
من الصحابة انتهی بعده این احادیث را بالکلام برآن ذکر نموده واین خبر نزد فقیر موجود است واما حدیث انس بن مالک …
کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یرفع یدیه فی شیء من دعائه الا فی الاستسقاء وانه یرفع حتی یری بیاض ابطیه رواه البخاری …
پس نزد جمهور محمول است بر صفت خاص که در رفع بلیغ باشد که یدل علیه قوله حتی یری بیاض ابطیه یا بر صفت رفع …
در مسلم آمده استسقی فاشار بظهر کفیه الی السماء یا بر نفی رویت انس واین مستلزم نفی رویت غیر او نیست وارجح اول است …
وازینجا دفع شد قول مالک بن انس که نیست رفع در دعا مگر درین دعا خاصة ووارد است بروی احادیث رفع در …
این موضع خصوصا وعموما ودر حدیث ابی امامه هست قیل یا رسول الله ای الدعاء اسمع قال جوف اللیل الآخر ودبر …
المکتوبات رواه الترمذی ودر حدیث معاذ بن جبل است ان النبی صلی الله علیه وسلم قال له یا معاذ انی والله احبک فلا …
دبر کل صلوة ان تقول اللهم اعنی علی ذکرک وشکرک وحسن عبادتک اخرجه ابو داود والنسائی وصححه ابن حبان والحاکم و…
حدیث دلالت دارند بر آنکه دعا بعد فریضه می باید ورفع از آداب او ست پس در هر دعا می باید اما حق آنست که …
بعد فریضه فعل دائمی نبود چنانکه حدیث ابن عباس کنت اعرف انقضاء صلوة رسول الله بالتکبیر متفق علیه بر آن …
ولهذا در حرمین معمول آنست که بمجرد تحلیل امام از صلوة بسلام برمیخیزند وانتظار دعای او نمیکنند با آنکه وی بعد …
اندکی برای خود دعا حسب رسم این زمان می نشیند ولهذا در سفر السعادة گفته این دعا که بعد از سلام میکنند از عادت …
پیغمبر خدا نبود ودرین باب هیچ حدیث ثابت نشده وبدعتی است مستحسن انتهی مراد نفی دوام است بهیئت کذائی …
والا دعا بعد فریضه ثابت است کما تقدم وشیخ عبد الحق دهلوی در شرح سفر السعادة بعد ایراد حدیث فضل …
بروایت ترمذی که ناظر در استحباب دعا بعد نماز است گفته ما نا که این حدیث نزد مصنف ثبوت ندارد ولهذا گفت …
بدعتی است مستحسن وجزری در حصن حصین بر قول ترمذی ونسائی از اوقات اجابت در صلوات مکتوبه را عدّ کرده …
مراد ایشان بعد از تشهد قبل سلام دارند انتهی وباین رفته است حافظ ابن القیم ودر هدی نبوی گفته عامة ادعیه …
بصلوة که آنرا ذکر کرده وگفته در نماز بود انتهی یعنی مراد بدبر صلوة قرب آخر او ست که تشهد باشد نه بعد سلام و…
نقل عن شیخه ابن تیمیة رضی الله عنه پس اگر این دعوی صحیح شود عدم رفع درین ادعیه ثابت گردد ولیکن دبر …
زیرا که اطلاق لفظ دبر چنانکه بر چیزی می آید که از جنس مضاف خود باشد کما فی قوله تعالی ومن یولهم یو…
دبره همچنین بر چیزی می آید که از جنس مضاف نباشد نحو قوله تعالی ومن اللیل فسبحه وادبار …
ای آخر اللیل عقب غروبها ومثل عتق التدبیر پس این لفظ مشترک باشد میان هر دو اطلاق وچون حمل لفظ …
بر یک معنی یا دو معنی بدون دلیل صحیح نیست پس سبیل تحکیم درینجا رجوع باستعمال شرعی است وبیانش آن …
در بخاری آمده تسبحون وتحمدون وتکبرون خلف کل صلوة ثلثا وثلثین مراد بخلف درینجا دبر صلوة است
خروج از آن وحجت این دلیل است بر آنکه مراد بدبر خلف صلوة است یعنی عقب او ونیز دیده بیایم حدیث ابی داود
اثر کل صلوة ای بعده ونیز دیده بیایم حدیث من سبح دبر صلوة الغداة مائة تسبیحة وهلل مائة تهلیلة غفر

...و کانت مثل زبد البحر و مراد بدبر درینجا عقب صلوة ست بعد خروج بتسلیم و بزیده بیانا حدیث ابی ذر ان رسول الله
...صلی الله علیه وسلم قال من قال فی دبر صلوة الفجر وهو ثان رجلیه قبل ان یتکلم لا اله الا الله وحده لا شریک له الخ اخرجه الترمذی
...قال حسن صحیح و این نص ست در محل نزاع چه اگر مراد بدبر صلوة درینجا قبل سلام دارند قید وهو ثان رجلیه وقید قبل
...ان یتکلم بیکار می افتد پس دعا بعد فریضه ثابت شد و تخصیص حافظ ابن القیم بقبل سلام از هم پاشید لیکن در فتح الباری
...اوانه بسیاری از حنابله که با ایشان ملاقات شد چنان فهمیده اند که مراد حافظ ابن القیم نفی دعا بعد صلوة مطلقا بوده ست حال انکه
...چنین نیست بلکه حاصل کلامش نفی دعا بقید استمرار مصلی مر قبله را و ایرادش بعد سلام ست اما اگر امام روی خود گردانیده و اذکار مشروعه را
...خود در هم نموده دعا کند نزدش هم ممتنع نیست انتهی و این معنی اگر صحیح شود نزاع از میان برخیزد ما ظاهر کلام وی رضی الله عنه در اول ست والله اعلم
...سوال سوم این همه شروط که در کتب فقه برای انعقاد نماز جمعه ذکر کرده اند مستندی دارند یا نه **جواب** نماز جمعه
...الحال سائر صلوات مکتوبه است انچه از طهارت بدن و جامه و جای و جز آن برای آنها مشروط است برای این نماز
...ست که ...طست و مشروعیت دو خطبه قبل آن زیادت بران ست و دلیلی که دال باشد بر مخالفت این نماز برای سائر
...صلوات مفروضه نیامده و ازینجا معلوم شد که اشتراط شی زائد بر نمازهای فرض برای این نماز مثل امام اعظم و مصر جامع
...و عدد مخصوص و نحو آن مستند صحیح ندارد چه دلیلی دلالت بر استحبابش ندارد چه جای وجوب تا بشرطیت چه رسد
...از گذاردن دو کس جمعه را در جائی که آنجا جز ایشان دیگری موجود نباشد موجب سقوط واجب از ایشان ست و اگر یکی
...ازان هر دو خطبه هم خواند عمل بسنت کرد و اگر نخواند پس خطبه سنتی بیش نیست بلکه اگر دلیل ایجاب جماعت در جمعه
...حاصل نمیشد و عدم اقامت آنحضرت جمعه را در غیر جماعت ثابت نمیگردید گذاردن یک کس هم جمعه را کافی میشد مثل
...دیگر نماز لیکن در حدیث طارق بن شهاب آمده الجمعة حق واجب علی کل مسلم فی جماعة رواه ابو داود و این مفید
...اعتبار جماعت ست و عمده شروط جمعه نزد اهل مذهب دو چیز ست یکی عدد مخصوص دوم مصر جامع و خلاف درین مسئله
...منتشر ست حافظ در فتح الباری در اعتبار عدد معین پانزده مذهب ذکر کرده و گفته پانزدهم بودن جمع کثیر ست
...بلا قید و حکاه السیوطی عن مالک ولعل هذا الاخیر ارجحها من حیث الدلیل انتهی و شوکانی در نیل الاوطار گفته چنانکه صحت جمعه
...از واحد منفرد مستندی نیست همچنان اشتراط هشتاد کس یا سی یا بست یا نه یا هفت مستندی ندارد و هر که قائل
...بصحت بدو کس ست دلیلش وجوب عدد ست بحدیث و اجماع و عدم ثبوت دلیل بر اشتراط عدد مخصوص و صحت جماعت
...بدو در سائر صلوات و عدم فرق میان جمعه و جماعت و نیامدن نفی انعقاد او از آنحضرت مگر باینقدر و آنقدر و هذا
...هو الراجح عندی انتهی حاصل آنکه شارع اطلاق اسم جماعت بر اثنین و ما فوقهما کرده و سائر صلوات باتفاق علما
...بهمین قدر میشود و جمعه صلوة ست پس تا دلیلی مخصص نباشد مختص بحکمی مخالف غیر خود از صلوات نگردد و دلیل بر اعتبار
...عدد معتبر در غیر او موجود نیست عبد الحق که از قدمای اهل حدیث ست گفته انه لا یثبت فی عدد الجمعة حدیث
...الدارقطنی لم یثبت فی شیء من الاحادیث تعیین عدد مخصوص انتهی و هر چه از اخبار دال بر اعتبار عدد مخصوص
...... آن ضعیف ست و حفاظ دران کلام کرده اند فلا تنتهض للاستدلال و لا تقوم به الحجة و همچنین دلالت میکند

وده روپیه خود بگیرد شاه رفیع الدین دهلوی گفته علما در دفع کراهت سفاتج تدبیری نوشته اند که اول ساهوکار را بی غرض
هنڈوی مبلغ قرض بدهد بعد ازان گوید که این قرض الفلان کس در فلان شهر بده و بدین مضمون نوشته بدهد
زیرا که کراهت هنڈوی ازهمین جهت ست که باین قرض منفعتی بخود میکشد یعنی ایمنی از خطر راه و هر وقت که در وی
منفعت اینکس مشروط باشد شبه ربا دارد و چون منفعت مشروط نباشد آن معنی متحقق نگشت انتهی والله اعلم
سوال ششم حکم هجرت از قلمرو نصاری چیست واجب ست یا مستحب اگر واجب ست جای هجرت کدام ست آیا
ملک افاغنه از کابل و قندهار و بخارا و بلخ مهجر هست یا نه با آنکه قلمرو نصاری نسبت بملک ایشان برای اهل سنت
بسیار غنیمت ست خلاصه آنکه حرمین شریفین درین وقت مهجر ست یا نه و در انجا متبعان سنت بر بلای قلاده تقلید
کذائی در ابنای زمان بعافیت بلاخوف و اذیت بسر میتوانند کرد یا نه جواب قلمرو نصاری بعموم و اطلاق خود
شامل بلادی ست که اصالة در دست ایشان باشد مثل ارض شام و عراق که بزمانه نبوی در دست کفار بود و چنانکه
ولایت انگلستان درین زمان و بلادی که دار الاسلام بود و الحال در تسلط کفار و زیر تصرف و حکومت ایشان ست
چنانکه بلاد هند امروز پس اگر مراد اول ست هجرت از انجا برای کسیکه اسلام آورد واجب ست بالاتفاق لقوله
صلی الله علیه و آله وسلم انا بریء من کل مسلم مقیم بین اظهر المشرکین قالوا یا رسول الله ولم قال لا ترای ناراهما
رواه ابوداؤد والترمذی عن جریر بن عبد الله واخرجه ایضا ابن ماجة ورجال اسناده ثقات ولکن بخاری و ابوداؤد
وترمذی و دارقطنی تصحیح ارسالش بقیس بن حازم کرده اند ورواه الطبرانی ایضا موصولا و در حدیث سمره بن جندب ست
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم من جامع المشرکین وسکن معه فهو مثله رواه ابوداؤد و ذهبی گفته اسناده
مظلم لا یقوم بمثله حجة و در حدیث معاویه ست گفت که شنیدم آنحضرت را میفرمود لا تنقطع الهجرة حتی تنقطع التوبة ولا تنقطع التوبة
حتی تطلع الشمس من مغربها رواه احمد وابوداؤد واخرجه النسائی ایضا خطابی گفته در سندش مقال ست و در حدیث
عبد الله بن سعدی ست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا تنقطع الهجرة ما قوتل العدو رواه احمد والنسائی ورجال
سندش موثق اند وقد اخرجه ایضا ابن ماجة وابن منده والطبرانی والبغوی وابن عساکر و مدلول این اخبار تحریم
اقامت در میان مشرکین و مساکنت در کفار و عدم انقطاع هجرت و وجوب مفارقت کفار ست ویشهد لصحتها
قوله تعالی فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره انکم اذا مثلهم و حدیث معاویه بن حیدة مرفوعا لا یقبل
الله من مشرک عملا بعد ما اسلم او یفارق المشرکین پس ثابت شد که حکم هجرت از دار الکفر باقی ست و منسوخ نشده در حق کسیکه قادر ست
بر خروج ازانجا و به قال الحافظ ابن حجر العسقلانی و معارض اوست حدیث ابن عباس مرفوعا لا هجرة بعد الفتح
ولکن جهاد و نیة رواه اهل السنن الا ابن ماجة و در روایت عائشه رض مثله و هو متفق علیه و گفت عائشه چون رسید [illegible]
از هجرت لا هجرة الیوم کان المؤمن یفر بدینه الی الله و رسوله مخافة ان یفتن فاما الیوم فقد اظهر الله الاسلام والمؤمن
یعبد ربه حیث شاء رواه البخاری و عن مجاشع بن مسعود انه جاء باخیه مجالد بن مسعود الی النبی صلی الله علیه وسلم
فقال هذا مجالد جاء یبایعک علی الهجرة فقال لا هجرة بعد فتح مکة ولکن ابایعه علی الاسلام والایمان والجهاد متفق علیه

درجمع میان این روایات اقوال ست خطابی و بغوی این را حمل بر نفی هجرت خاص کرده اند یعنی از مکه بسوی مدینه
پس اصل حکم هجرت بر عموم خود باقی باشد وجوبا عند الجمهور و استحبابا عند البعض وقیل غیر ذلک و با این همه رفتن مسلمانان
وآمد و شد داشتن ایشان در دیار کفار برای تجارت وجز آن جائزست زیراکه ضرورت معاش وغیره داعی ست
بسوی آن و لهذا شارع آنرا جائز داشته وصحابه برای معاملات داخل ارض شرک میشدند بلکه خود آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در انجا بطریق مضاربت اموال خدیجه رضی الله عنها در آمده واین را خود انکار بر فاعل وی نتوان کرد و اگر
کسی او را در راه نفی کند محارب باشد در حکم قاطع طریق وجاری شود بروی حکم قطاع وخون مقتول اگر قاطع ست
هدر باشد آن دفع بالاخف فالاخف و اگر ابن السبیل وسالک طریق ست مظلوم وشهید باشد بشهادت صغری
لقوله صلی الله علیه وسلم من قتل دون ماله فهو شهید و اگر مراد بقلمرو نصاری شق ثانی ست یعنی بلادیکه معمول اسلام بود
وکفار بران مستولی شده اند پس در دار الحرب و دار الاسلام بودن آن خلاف ست ابن حجر مکی وغیره گفته دار الاسلام
هیچگاه دار الحرب نمیشود لقوله صلی الله علیه وسلم الاسلام یعلو ولا یعلی ولیکن در سند این حدیث مقال ست رواه الدار قطنی
عن عائذ بن عمرو المزنی و بعضی گفته اند دار الحرب میشود اگر متصل بدار الحرب گردد والا فلا و بعضی گویند تا شعیره از شعائر
اسلام بروجه اعلان ظاهرست دار الحرب نیست و اگر همه شعائر برطرف سازند دار الحرب گردد کما فی العمادیة وهو قول
ابی حنیفة رحمه الله تعالی و نزد بعضی به برطرف شدن یک شعیره هم دار الحرب میگردد و بعضی گفته شرط صیرورت دار الاسلام
دار الحرب زوال امن مسلمین ست بر اموال و انفس خود و اتصال او بدان بلا فاصل میان هر دو وظهور احکام
کفر دران و نحو اوست در در مختار و بعضی گفته دار اسلام آن بلاد ست که حکم امام مسلمین دران جاری ست و این
ملک زیر قهر و تصرف اوست و دار حرب آنست که حکم عظیم وی دران جاری ست و تحت قهر اوست و بعض این
روایات ناظر دانست که مثلا هندوستان دار اسلام باشد با وجود تصرف کفار دران ولیکن ماخذ صریح این
اقوال و سند صحیح وی معلوم نیست و لهذا شاه رفیع الدین دهلوی نوشته اصح وارجح آنست که مادام که حرب و ضرب
قائم ست و مسلمانان از استخلاص آن ملک متقاعد نگشته اند و استیلای کفار بحدی نشده که هر چیزی را از
شعائر اسلام که خواهند موقوف سازند و مسلمانان بی استیمان ایشان اقامت دارند و بر املاک خود بی اذن ایشان
متصرف اند آن ملک دار الاسلام ست و دار الحرب نشده و تصرفات عارضی ایشان معتبر نیست و بعد تسلط اسلام
آن تصرفات اعتبار ندارد و چون مسلمانان از جنگ برگردند و متقاعد شوند گو فکر جمع اسباب در دل داشته باشند
اما از مقاومت در مانند و اقامت مسلمانان باستیمان ایشان گردد و تصرف بر املاک خود باذن ایشان کنند و جریان شعائر اسلام
از راه بی تعصبی ایشان باشد نه از روی قوت مسلمانان آن ملک دار الحرب میگردد و تصرفات ایشان جائز و هبه ایشان
جاری انتهی و شکی نیست که این احسن اقوال ست درین باب چنانکه معلوم شود و بنابرش این بلاد هند که ما در انیم
دار الحرب ست زیراکه حکم امام مسلمین اصلا درین قلمرو جاری نیست و نه هیچکی از مسلمانان و اهل ذمه بر امان اول باقی ست
بلکه حکم حکام نصاری و اتباع ایشان بی دغدغه جاری ست و مراد با جرای احکام کفر همین ست که بدغدغه ملکداری

وبند وبست رعایا وبرایا واخذ خراج وباج وعشور اموال تجارت وسیاست قطاع الطریق وسارقان و
خصومات وسزای جنایات کفار بطور خود حاکم باشند وہیچکس مزاحم ایشان نمی تواند شد اگرچه بعض احکام
اسلام را مثل جمعه وعیدین واذان وذبح بقر تعرض نکرده باشند اما اصل این چیزها نزد ایشان ہدر ست زیرا که
مساجد را بی تکلف ہدم می نمایند وحدود شرعی را یکقلم برطرف کرده اند وتعرض نکردن ایشان با [illegible] درین
ومسافرین وتجار برای منفعت خود ست نه بنا بر غلبه اسلام واعیان وروسای این ملک بغیر حکم ایشان درین
داخل نمی توانند شد وعمل نصاری تا اقصای این ولایت ممتد ست اگرچه در بعض اقطار مثل ریاست حیدرآباد و
وغیرها احکام خود جاری نکرده باشند زیرا که این عدم اجرا بنا بر مصالحت واطاعت مالکان آنملک ست نه بنا بر غلبه
وقهر مسلمین بلکه در بعضی ازین ریاسات بعض احکام وقوانین ایشان نیز جاری ست واز تتبع احادیث وسیر
وخلفای کرام مفهوم میشود که این چنین بلاد ماخوذ که دران این قسم تصرف کفار ونفاذ امر ایشان باشد حکم دار [illegible]
زیرا که در عهد صدیق اکبر رضی الله عنه ملک یربوع را حکم دار الحرب داده اند حال آنکه جمعه وعیدین واذان درانجا جا[illegible]
مگر انکار حکم زکوة کرده بودند وہمچنین یمامه وگرد نواح آنرا در حکم دار الحرب گرفتند باوجودیکه مسلمانان دران بلاد
موجود بودند وعلی ہذا القیاس در عهد خلفای اسلام ہمین طریق مسلوک بود بلکه خود در عهد سعادت مهد حضرت پیغ[illegible]
صلی الله علیه وسلم فدک وخیبر را حکم دار الحرب داده اند حال آنکه تجار اہل اسلام بلکه بعض سکنه آنجا نیز دران مکانات [illegible]
مشرف باسلام بودند وفدک وخیبر را کمال اتصال بود با مدینه منوره وازینجا معلوم شد که این ملک دار الحرب ست
اگرچه بعض شعائر اسلام دران جاری باشد وچون دار الحرب باشد حکم ہجرت ازان بسوی دار الاسلام ثابت وباقی
وجوبا در حق عاجز از اظهار دین وخائف از فتنه قادر بر ہجرت واما کسیکه از اول امر درین بلاد با اموال واولاد خود سکونت
واز دل با بغض کفره واحکام ایشان ست وماندن خود درین بلاد بضرورت وناچاری وعدم استطاعت خروج
معذور ست لقوله تعالی اِلَّا الْمُسْتَضْعَفِيْنَ مِنَ الرِّجَالِ الآیه واین آیه ہرچند در باره اہل مکه فرود آمده
عبرت عموم لفظ راست نه خصوص سبب را در صحیح بخاری ست که ابن عباس گفت من ومادر من از مستضعفین بودیم
پس مفهوم استثنا عدم اثم مستضعف ست ولهذا ہرگاه عبد الحکیم پنجابی بر شاه عبد العزیز دهلوی که این ملک را دار [illegible]
میگفتند اعتراض کرد وگفت شما ہندوستان را دار الحرب میگویید وہجرت از دار الحرب واجب ست پس چرا د[illegible]
سکونت دارید وہجرت نمیکنید بجوابش گفته اند که شرط ہجرت استطاعت ست وما غیر مستطیعیم ونیز حکم ہجرت
علی الفور نیست ولهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم سیزده سال در مکه گذرانیدند باآنکه دار الحرب بود وہرگاه که اس[illegible]
ہجرت مہیا شد ہجرت فرمودند انتهی پس معلوم شد که وجوب ہجرت مبنی بر استطاعت ست واستطاعت باعتبار احوال واشخاص مختلف
چنانکه در وجوب حج تفصیل کرده اند سخن در کسی ست که باوجود استطاعت وعدم عذر شرعی ومانع دینی ہم
ومحبت اوطان واموال واولاد واخوان وکفار جیران وحب جاه ودولت وثروت وحکومت وعیش وعشرت وا[illegible]
حضر بر زحمت سفر وتقدیم سکون وطن بر غربت درمیان کفار وتجار درین بلاد بسر می برد وبرای ترک ہجرت

بروایات ضعیفه فقهیه که مستندی صحیح و ماخذی صریح ندارد می آویزد که این چنین کس عاصی و آثم و خاطی ست و مصداق
قوله تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ تَوَفّٰهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ ظَالِمِیْٓ اَنْفُسِهِمْ قَالُوْا فِیْمَ كُنْتُمْ قَالُوْا كُنَّا مُسْتَضْعَفِیْنَ
فِی الْاَرْضِ قَالُوْٓا اَلَمْ تَكُنْ اَرْضُ اللّٰهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوْا فِیْهَا فَاُولٰٓئِكَ مَاْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ وَسَآءَتْ مَصِیْرًا
زیرا که در قیام او میان اینها اعانت کفره و تکثیر سواد مشرکین و رضا باحکام طاغوتیه این شیاطین و مداهنت در ارکان
اسلام و ضعف قوت ایمان و عدم تغیر باطن از ملاحظه منکرات و سکوت از اظهار حق و نحو آن ست و اما اینکه چون هجرت گنید
خاص بحرمین شریفین بود پس تخصیصی درین باب وارد نشده آری در اول اسلام هجرت مخصوص بود بسوی آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بنابر قلت مسلمین در مدینه و حاجت ایشان بسوی اجتماع اهل اسلام و چون مکه فتح شد و مردم فوج فوج
در دین خدا در آمدند فرض هجرت بسوی مدینه بالخصوص ساقط شد و باقی ماند فرض جهاد و نیت و عموم هجرت از دار حرب
بسوی دار اسلام یعنی بلادیکه حاکم آنجا مسلمان باشد و متصرف در امور ریاست و ملکداری بالاستقلال اگرچه
فاجر و ظالم باشد زیرا که دار اسلام بجریان رسوم فسق و بدعت و ظلم حکام دار الحرب نمیشود چنانکه ببقای بعض
احکام اسلام از عدم تعصب حکام کفار دار الاسلام نمی باشد و اگر این قید را اعتبار ننمایند حرمین شریفین زادهما الله شرفهما
هم مهجر نباشد زیرا که تعامل فسوق و منکرات و بدعات و اضاعت حدود شریعت حقه دران پیداست و حال او امروز
حال بلاد عجم ست حذو النعل بالنعل پس هر آنکه مجاری امورش اوفق باشد بشریعت اسلام اصلح و اولی ست برای هجرت
چنانکه درین زمان از احوال بعض بلاد یمن شنیده میشود و الله اعلم و اما چنان بلده و اقلیم که جمله کار و بارش موافق دین اسلام
باشد و امضای مجاری امورش بر وجه اتباع سنت بود و اقامت حدود و اوامر و نواهی بر طبق ملت حقه بود امروز خود
در حکم عنقا و کیمیاست الا ماشاء الله تعالی بلکه بیش ازین هم بصدها سال این چنین مملکت اسلام را بر روی زمین
نشان نداده اند و در خلفای عباسیه که زمانه قوت اسلام بود دران هم اقامت شریعت علی وجهها
صورت نه بست تا بزمانه دیگر چه طمع باید کرد و لنعم ما قال بدر الملة المنیر السید محمد بن اسمعیل الامیر

فی بعض قصائده قصیده	نسائل من دار البلاد حثیثا	عسی بلدة فیها هدی وصواب
فیخبر کل عن عجائب ما رأی	ولیس لاهلیها یکون متاب	لا لهم عدل واقبائح فعلهم
محاسن یرجی عندهن ثواب	کقوم عراة فی ذری مصر ما علی	علی عورة منهم هناك ثیاب
یدورون فیها کاشفی عوراتهم	تواتر هذا لا یقال کذاب	یعد و نهم فی مصرهم فضلاؤهم
علماؤهم فیها یرون مجاب	وفی کل مصر مثل مصر وانما	لکل مسمی والجمیع ذیاب
فی الدین مثل الشاة قد وثبت له	ذیاب وما عنها لهن ذهاب	فقد مزقته بعد کل ممزق
فلم تبق منها جثة واهاب	ولیس اغتراب الدین الا کما تری	فهل بعد هذا الاغتراب ایاب
یا غربة هل ترتجی منك اوبة	فیجبر من هذا البعاد مصاب	فلم یبق للراجی سلامة دینه
	سوی عزلة فیها الجلیس کتاب	الی آخرها قال رحمه الله المتعال

سوال هفتم انچه در منقذ نوشته اید که السنة لا تنسخ بالقرآن این معنی را توضیح فرمایند جواب حق عبارت تنسخ
مگر از کاتب سهو القلم رفته باشد که بجای تنسخ لا تنسخ بنوشت اگرچه قولی از شافعی لا تنسخ هم ست چنانکه قاضی ابو الطیب طبری
و شیخ ابو اسحق شیرازی و سلیم رازی و امام الحرمین حکایت کرده اند لیکن حق نسخ سنت ست بقرآن کما هو مذهب الجمهور
و هو احد قولی الشافعی ایضا کما حکاه عنه الجماعة المذکورة و سلیم گفته هو قول عامة الفقهاء و المتکلمین و سمعانی گفته
انه الاولی بالحق و جزم به الصیرفی و لا وجه للمنع قط شوکانی در ارشاد الفحول نوشته لم یات فی ذلک ما یتشبث به المانع
لا من عقل و لا من شرع بل ورد فی الشرع نسخ السنة بالقرآن فی غیر موضع فمن ذلک قوله تعالی قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ
وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ الایة و کذلک نسخ صلحه صلی الله علیه وسلم لقریش علی ان یرد لهم النساء بقوله فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ
إِلَى الْكُفَّارِ و نسخ تحلیل الخمر بقوله إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ الایة و نسخ تحریم المباشرة بقوله تعالی فَالْآنَ
بَاشِرُوهُنَّ و نسخ صوم یوم عاشوراء بقوله فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ
و نحو ذلک مما یکثر تعداده انتهی و این مسئلة اصولیه است تفصیلش از کتب علم اصول فقه باید جست

سوال هشتم شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله تعالی در فتاوای خود نوشته الصلوة بعد تفویتها احد لا یقبل
من صاحبها و لا یسقط عنه اثم التفویت المحرم و لو قضاها باتفاق المسلمین بیان مراد ازین عبارت فرمایید
جواب اهل علم در قضای فوائت که بلا عذر فوت گشته مختلف اند جمهور گویند قضا واجب ست و داود ظاهری
و ابن حزم و بعض اصحاب شافعی بعدم قضا رفته و گفته اند که عامد غیر معذور آثم ست در ترک آن نماز و مذهب حضرت
ابن تیمیه نیز همین ست و ظاهر با ظاهریه است زیراکه دلیلی صریح بر وجوب قضا نزد جمهور موجود نیست شوکانی
در شرح مختصر گفته لم اجد لهم دلیلا من کتاب و لا سنة الا ما ورد من حدیث الخثعمیة حیث قال لها النبی صلی الله علیه وسلم
فدین الله احق ان یقضی و هو حدیث صحیح و فیه من العموم الذی یفیده المصدر المضاف ما یشمل هذا الباب انتهی باجمله دلیل
موجبین غیر ازین حدیث دلیلی دیگر نیست و اهل اصول مختلف اند در آنکه کافی ست در قضا دلیل وجوب مقضی یا لابد
از دلیل جدید دال بر وجوب قضا و حق آنست که لابد ست از دلیل جدید چه ایجاب قضا تکلیف مستقل ست غیر تکلیف ادا فتامل و الله اعلم

سوال نهم ابو الولید باجی مالکی گفته اول من غیر هذا الدواء الاعظم هم الخوارج الی ان قال ثم جاء ابو حامد فطم
الوادی علی القری پس این فرم ابو حامد ست چنانکه شیخ الاسلام هم بعضی جا ذکر وی بطریق طعن میکند یا ذم نیست
و در تصانیف ابو حامد چه قسم غلطیها دیده اند که این چنین گفته اند بیان فرمایید جواب ابو حامد کنیت امام حجة الاسلام
محمد بن محمد بن محمد الغزالی الطوسی المتوفی سنة خمس و خمس مائة ست و ایشان اشهر فلسفین و رئیس متکلمین عصر خود بوده اند
و تصانیف ایشان خصوصا انچه در اوائل امر و بدایت حال تالیف یافته مملو و مشحون بادله و براهین اهل کلام و فلسفه است
و در انتها بر طرز و روش ایشان رفته اند باین رهگذر علمای حدیث و اهل سنت که بتقدیم نقل بر عقل قائل اند سنان طعن
و قدح بر کلام ایشان که بظاهر مخالف ادلة سمعیه و حجج شرعیه واقع شده راست میکنند چنانکه خفاجی در نسیم الریاض
شرح شفا قاضی عیاض در ترجمه غزالی نقل کرده قال ابن تیمیة بضاعته فی الحدیث مزجاة و لذا اکثر من ایراد الموضوعات

فی کتبه واکثر فی کتبه من مقالات الفلاسفة حتی قال صاحبه ابو بکر بن العربی مع شدة تعظیمه له شیخنا ابو حامد دخل فی
بطن الفلاسفة ثم اراد ان یخرج منها فما قدر قلت کتاب التهافت والاحیاء یتنادیان علی خلافه انتهی ولیکن ابو الفرج
بن الجوزی تعصب وی کرده وگفته قد جمعت اغلاط الکتاب وسمیته اعلام الاحیاء باغلاط الاحیاء اشرت الی بعض ذلک
فی کتاب تلبیس ابلیس انتهی وسبط وی یعنی ابو المظفر گفته وضعه علی مذاهب الصوفیة وترک فیه قانون الفقه فانکروا
علیه ما فیه من الاحادیث التی لم تصح انتهی ولیکن جمعی از متاخرین بحکم خذ ما صفا ودع ما کدر بتنقیح کتب وی خصوصا
احیاء العلوم پرداخته اند وموضوع اورا از صحیح وحسن وضعیف جدا ساخته عراقی رابروی دو تخریج است یکی کبیر دوم
صغیر وحافظ ابن حجر استدراک ما فات این تخاریج نموده وبران تخریجی است موسوم بتحفة الاحیاء للشیخ زین الدین
قاسم بن قطلوبغا الحنفی المصری المتوفی ۸۷۹ه وانچه شیخ الاسلام ابن تیمیه ذکر نموده که الغزالی فی کلامه مادة فلسفیة بسبب
کلام ابن سینا فی الشفاء وغیره ورسائل اخوان الصفا وکلام ابی حیان التوحیدی واما المادة المعتزلیة فی کلامه فقلیلة
معدودة وکلامه فی الاحیاء غالبه جید لکن فیه اربع مواد فاسدة مادة فلسفیة ومادة کلامیة ومادة ترهات الصوفیة ومادة من الاحادیث
الموضوعة انتهی پس شک نیست که این مواد دران موجود است اما چنانکه اصلاح احادیث وتخریج تخاریج کرده اند همچنان
توجه باختصار احیاء نموده مواد فاسد را ازان دور ساخته اند وبعضی در حق این کتاب منامات صالحه دیده
طبقات که اعتنا بضبط احوال رجال دارند در رفعت شان غزالی اطالت بسیار نموده اند اسنوی در مهمات گفته
هو قطب الوجود والبرکة الشاملة لکل موجود وروح خلاصة اهل الایمان والطریق الموصلة الی رضاء الرحمن قد انفرد فی
ذلک العصر عن اعلام الزمان کما انفرد فی هذا الباب فلا یترجم فیه معه انسان انتهی ولقب وی حجة الاسلام است ودر کتاب
اتحاف السادة المتقین بشرح اسرار احیاء علوم الدین نقلا عن تاریخ السمعانی نوشته وکانت خاتمة امره اقباله
علی طلب الحدیث ومجالسة اهله وقراءة وسمعه واستدعی بابی الفتیان عمر بن ابی الحسن الرواسی الی طوس واکرمه
وسمع منه ایامه وسمع منه الصحیحین انتهی وعلی قاری در شرح فقه اکبر گفته مات والبخاری علی صدره انتهی واین همه احوال
علامه صوت منادی بحسن خاتمه اوست وانما الاعمال بالخواتیم وطاعنین در وی که منصب وی بالاتر از فتح شریعت وسنت
مطهره دارند وکار ایشان ابطال هر تاویل وانتحال مخالف مصلین است هر جا که باشد وباهر که بود درین طعن معذور اند کما قیل
مذهب عشق از همه ملت جداست عاشقان را ملت ومذهب خداست لکل وجهة هو مولیها والله اعلم

سوال دهم علم یا عمل قسمی از اقسام سحر جائز است یا نه وشیخ الاسلام ابن تیمیه تکفیر ابن عربی ومنصور میکند
ونوشته که منصور ساحر بود در باب سحر کتابی نوشته هر چه از وی نقل میکنند از جمله آثار سحر او بود واین معنی صحیح است یا نه

جواب احادیث صحیحه در ذم سحر وساحر وحد وی وارد شده عموما واطلاقا نه مقید ومختص بنوعی از انواع آن مفصل موضح
آنست که حکم جمله سحرها علی اختلاف انواعه یکی است اما اهل علم را در ان تفصیلهاست اضبط واوجز کلام درین مرام
سخن امام نووی است در شرح مسلم حیث قال عمل السحر حرام وهو من الکبائر بالاجماع وقد یکون کفرا وقد لا یکون کفرا بل
معصیة کبیرة فان کان فیه قول او فعل یقتضی الکفر والا فلا واما تعلمه وتعلیمه فحرام انتهی ومثله قال ابو منصور الماتریدی

کما نقل عنه علی القاری فی شرح الفقه الاکبر و در حدیث ابو موسی ست نزد احمد ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یدخلون
الجنة مدمن خمر وقاطع الرحم ومصدق بالسحر رواه مسلم ایضا و چون این وعید در حق تصدیق کننده سحر واقع شده با
از ساحر و عامل سحر چه توان گفت و بر تشنیع سحر دلالت دارد قوله تعالی وَمِن شَرِّ النَّفّٰثٰتِ فِی الْعُقَدِ و قوله
یُخَیَّلُ اِلَیْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ اَنَّهَا تَسْعٰی و مذهب جمهور علما وجوب قتل ساحر ست والیه ذهب مالک و ابو حنیفة
واحمد فی المنصوص عنه ولذا دلت الاحادیث وهذا هو الماثور عن الصحابة کعمر وعثمان وابن عمر وغیرهم و در استتابت
و تکفیر وی اختلاف ست و اهل علم را در ابن عربی و منصور خلاف قدیم ست و هو معروف جمعی نظر بر اقوال و احوال
مخالف شرع ایشان جرأت بتکفیر کرده اند و قومی نظر بر علو شان و رفعت مکان ایشان در علوم و کمالات ظاهر و باطن
آن احوال و اقوال را تاویل نموده و بر حالت سکر فرود آورده توقف گزیده اند و جمعی انکار بودن آن اقوال در حق ایشان کرده
حکم بتدسیس آن کلمات در مؤلفات از جانب اعدا و مخالفین فرموده اند و بدان جزم نموده ما را که بعد قرون متطاوله
از ینها آمده ایم و بر اقوال مختلفه در حق ایشان مطلع شده سبیل نیست جز سکوت کردن و مضمون آیه و حدیث
را کار بستن تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ و قوله تعالی وَالَّذِیْنَ جَآءُوْ مِنْ
بَعْدِهِمْ یَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِاِخْوَانِنَا الَّذِیْنَ سَبَقُوْنَا بِالْاِیْمَانِ و قال صلی الله علیه
وآله وسلم لا تسبوا الاموات الخ اقصی ما فی الباب آنکه از اقوال و احوال ایشان هر چه موافق کتاب و سنت
باشد آنرا قبول کنیم و هر چه چنین نباشد کالای بد بر ریش خاوند بگذاریم لان کل احد یوخذ من قوله و یترک
الا رسول الله صلی الله علیه وسلم وقد اتفق علی ذلک اهل العلم قدیما وحدیثا وهو الحق وبالله التوفیق

سوال یازدهم تعلم علم نجوم چگونه است احادیث ذم آن صحیح اند یا نه شیخ الاسلام ابن تیمیه فخر الدین رازی
را نسبت بکفر میکنند زیرا که در عبادت نجوم کتابی ساخته و از کتاب مختلف الحدیث ابن قتیبه تکفیر وی نقل کرده

جواب تعلم این علم و عمل بران حرام ست مثل تعلم سحر و عمل بران سواء بسواء در نیل الاوطار گفته فکما ان تعلم السحر والعمل به
حرام فکذا التعلم علم النجوم والکلام فیه حرام انتهی و ابن رسلان در شرح سنن گفته المنهی عنه ما یدعیه اهل التنجیم من علم الحوادث
والکوائن التی لم تقع وستقع فی مستقبل الزمان ویزعمون انهم یدرکون معرفتها بسیر الکواکب فی مجاریها واجتماعها وافتراقها
وهذا تعاط لعلم استاثر الله بعلمه واما علم النجوم الذی یعرف به الزوال وجهة القبلة وکم مضی وکم بقی فغیر داخل فیما نهی عنه
ومن المنهی عنه التحدث بمجیء المطر ووقوع الثلج وهبوب الریاح وتغیر الاسعار انتهی ولیکن حق آنست که تعلم این علم برای
معرفت اوقات صلوات و حساب شهور و سنوات هم بدعت ست صاحب سبل السلام گفته التوقیت فی الایام والشهور
والسنوات بالحساب للمنازل القمریة بدعة باتفاق الامة انتهی آری از قرآن کریم و صحیح بخاری معلوم میشود که
نجوم برای سه چیز ست یکی آرایش فلک دنیا کما قال تعالی وَلَقَدْ زَیَّنَّا السَّمَآءَ الدُّنْیَا بِمَصَابِیْحَ
دوم رجم شیاطین که برای استراق سمع بآسمان پرواز میکنند کما قال تعالی وَجَعَلْنٰهَا رُجُوْمًا لِّلشَّیٰطِیْنِ
سوم راه یافتن در بر و بحر کما قال وَعَلٰمٰتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُوْنَ و هر که غیر ازین فواید دیگر برآرد

دی محروم از حلاوت ایمان ست قتاده گفته فمن تاول فیها غیر هذا فقد اخطا حظه واضاع نصیبه وتکلف ما لا یعنیه
وما لا علم له به وما عجز عن علمه الانبیاء والملائکة وعن الربیع مثله وزاد والله ما جعل الله فی نجم حیاة احد ولا موته ولا رزقه
انما یفترون علی الله الکذب ویتعللون بالنجوم اخرجه رزین ودر حدیث ابن عباس آمده قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من اقتبس بابا من علم النجوم بغیر ما ذکر الله فقد اقتبس شعبة من السحر المنجم کاهن والکاهن ساحر والساحر
کافر اخرجه رزین ومفهوم این قضیه آنست که منجم کافرست وفی روایة من اقتبس علما من النجوم اقتبس شعبة
من السحر زاد ما زاد رواه احمد وابو داود وابن ماجه وسکت عنه المنذری وابو داود ورجال اسناده ثقات والمعنی
ما زاد من علم النجوم کمثل ما زاد من السحر در نیل الاوطار گفته وقد علم ان السحر حرام والازدیاد منه اشد تحریما فکذا الامر فیما
من علم التنجیم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عقد عقدة ثم نفث فیها فقد سحر ومن سحر فقد اشرک
ومن تعلق شیئا وکل الیه اخرجه النسائی وعن صفیة بنت ابی عبید عن بعض ازواج النبی صلی الله علیه وسلم من اتی
عرافا فسأله عن شیء فصدقه لم تقبل له صلوة اربعین یوما اخرجه مسلم وعراف را تفسیر کرده اند بمنجم واین همه احادیث
در صحاح ست ورازی فقیه متکلم اصولی شافعی ست از احاطه او بعلوم مستبعد نمی نماید که کتابی در علم نجوم تالیف
کرده باشد اما اینکه در ان کتاب بعبادت نجوم خوانده دور تر می نماید موقوف بر مشاهده آن کتاب ست و اگر شیخ الاسلام
بران مطلع شده وآن کتاب همچنین ست بیشک جامع او محل رد وقدح بوده است واکابر محدثین خوض او در علم کلام
وفلسفه ناپسند کرده اند شیخ عبد الحق دهلوی در رساله مرج البحرین نوشته بعضی از ارباب کشف که بصحبت معنوی
سید کائنات مشرف شده اند از حقیقت فخر رازی پرسیدند فرمود ذلک رجل معاتب ودر حق ابن سینا گفت رجل
اضله الله علی علم ودر حق شهاب الدین مقتول گفت هو من متبعیه یعنی از تابعان ابن سیناست ودر حق غزالی گفت
ذلک رجل وصل الی مقصوده هنوز گفته اند که فرق ست میان آنکه گویند وصل المقصود و وصل الی المقصود وبالجمله
خوض اهل اسلام وارباب علم کلام در فلسفیات هر چند بقصد رد وابطال اهل زیغ ونفع اهل حق بود ولیکن در ضمن
آن ضرری عظیم بایشان نیز عاید شد وموجب تذبذب عقائد وتزلزل قواعد دین آمد وسبب فتح باب تشکیک
وتردید گشت کم کسی باشد که بعد از خوض وغلو در علم کلام از ورطه حیرت بسلامت بر آید وسرمایه یقین از دست نداده
الا من عصمه الله وذلک نادر فانا لله وانا الیه راجعون انتهی کلامه والله اعلم
سوال دوازدهم شخصی با زن برادر خود محبت پیدا کرده برادر را بکشت بنیت آنکه زن مذکور را در نکاح
خود آرد این نکاح جائز شد یا نه جواب آنچه از اغاثة اللهفان ظاهرست عدم حل زن مذکوره است
بر وی قاتل وحل او برای غیر قاتل واین را قیاس گفته ومفهوم فقه حنفیه صحت عقد مذکورست گو قاتل آثم
ومرتکب کبیره باشد ونفس این جزئیه در احادیث صحیحه بنظر نگذشته والله اعلم ✣
سوال سیزدهم بیع عقد وفا جائزست یا نه جواب این مسئله مختلف فیها ست وصورتش در مختار
ودر درر غرر وغیره چنین نوشته که عینی بدست کسی مثلا بهزار دینار بفروشند برین شرط که هرگاه وی عین را رد کند

این قسم را بازپس وشافعیه این را رهن معاد نامند ودر مصر بیع امانت خوانند ودر شام بیع الطاعت گویند
واین بیع نزد بعضی رهن ست ودرین صورت زوائد ومنافع آن بحکم حدیث له غنمه وعلیه غرمه مضمون باشد در جواهر الفتاوی گفته
این قول صحیح ست ودر فتاوی خیر الدین رملی نوشته وعلیه الاکثر ونزد بعض این بیع باشد نه رهن وجمعی از متقدمین ومتاخرین
مشایخ همین قول اختیار کرده اند بنابر احتیاج مردم بسوی آن وفرار از ربا اما اگر شرط استرداد وصلب عقد کنند بیع فاسد
خواهد بود زیراکه در حدیث آمده نهی عن بیع وشرط وشاه عبد العزیز نوشته اگرچه در بعضی فتاوی تجویز آن می نویسند لیکن
ترجیح پیش ما عدم جواز ست وفی الحقیقت عقد رهن ست که بسبب شرط فاسد مخالف عقد بیع فاسد گشت والله اعلم
سوال چهاردهم اضرار در وصیت چه حکم دارد جواب هرچه دران ضرر ورثه است حیله باشد یا تعلیق یا وصیت
یا وقف باطل ست شرعا بادله خاص وعام اما عام پس چنانکه در حدیث عباده است لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام
رواه ابن ماجه والبیهقی ودر مختصر شوکانی ست من وقف شیئا مضارة لورثته فهو باطل وهم دروی ست در کتاب الوصیة
لا تصح ضرارا ودر حدیث ابوهریره است قال صلی الله علیه وسلم ان الرجل لیعمل او المراة بطاعة الله ستین سنة ثم یحضر
هما الموت فیضاران بالوصیة فتجب لهما النار اخرجه ابوداؤد والترمذی واخرج احمد وابن ماجه معناه قال فیه
سبعین سنة وقد حسنه الترمذی وفی سنده شهر بن حوشب وفیه مقال وقد وثقه احمد ویحیی بن معین واخرج سعید بن منصور
موقوفا باسناد صحیح عن ابن عباس الاضرار فی الوصیة من الکبائر واخرج النسائی مرفوعا باسناد رجاله ثقات
در زواجر گفته قوله تعالی من بعد وصیة یوصی بها او دین ای فی شان المواریث علی ما قاله ابن عباس لان
بقاؤه علی عمومه وفی تفسیر ابن العادل ان الاضرار فی الوصیة یقع علی وجوه منها ان یوصی باکثر من الثلث او یقر بکل ماله
او بعضه لاجنبی او یقر علی نفسه بدین لا حقیقة له دفعا للمیراث عن الورثة او یقر بان الدین الذی کان له علی فلان استوفاه
او یبیع شیئا بثمن رخیص ویشتری شیئا بثمن غال کل ذلک لغرض ان لا یصل المال الی الورثة او یوصی بالثلث لا لوجه الله لکن
لغرض تنقیص الورثة فهذا هو الاضرار فی الوصیة انتهی گویم آیت کریمه مغنی ست از غیر خود زیراکه دران تقیید وصیت ودین بها
بعدم اضرارست وادله تسویه بحل عطا میان اولاد مؤید اوست وعدم تسویه را آنحضرت صلعم جور نام کرده وفرموده لا اشهد علی جور والله اعلم
سوال پانزدهم شیخ الاسلام نوشته ان طهرت فی آخر النهار صلت الظهر والعصر وان طهرت فی اللیل صلت المغرب والعشاء
مقصود ازین عبارت چیست جواب آنچه زود تر بفهم میرسد آنست که بنای این حکم بر اشتراک وقتین ست عملا
بالاحتیاط یعنی مراد بآخر نهار اول وقت عصرست که آخر ظهر باشد ومراد بلیل اول وقت عشاست که آخر مغرب باشد
پس هیچ زنی درین اوقات پاک شود احتیاطا هر دو نماز بگذارد زیراکه نظر بر شرکت وقتین میتوان گفت که هر دو وقت را
دریافته است پس نماز هر دو وقت باید گذارد وظاهر احادیث در گذاردن نماز همان وقت ست که آنرا نزد ظهر یافته وظاهر عبارت مذکور
در اعتبار حیثیت عذرست زیراکه غیر معذور را ادای هر نماز در اول یا اوسط وقت لازم ست نه در آخر آن والله اعلم
سوال شانزدهم حدیث خلق آدم علی صورته چه معنی دارد جواب این حدیث بروایت ابوهریره در بخاری در کتاب الاستیذان
باب بدء السلام ودر کتاب الادب باب السلام از مشکوة متفق علیه باین لفظ ست خلق الله آدم علی صورته طوله

نه مطلق مرض و قول شیء او علی سفر ظاهر آنست که ذکر سفر تصویر و تقریب فهمین است بعدم وجدان ماء و همین است ظاهر
از احادیث و اخبار و مقتضای آیه نیز همین ست زیرا که فلم تجدوا ماء اشعار ست بآنکه مدار حکم عدم وجدان ماء ست
در مصفی گفته فلم تجدوا ماء ظاهر آنست که متعلق بسفر ست زیرا که وجدان ماء با مرض مانع تیمم نیست و یحتمل که مراد
عدم قدرت باشد زیرا که وجدان مریض مانند لا وجدان ست و ظاهر از تفسیر شوکانی ضعف بلکه سقوط و برد احتمال
خصوصیت قید لم تجدوا ماء بجنابت و حدث ست حیث قال قوله فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً هذا القید ان کان راجعا
الی جمیع ما تقدم مما هو مذکور بعد الشرط وهو المرض والسفر والمجیء من الغائط وملامسة النساء کان فیه دلیل علی
ان المرض والسفر بمجردهما لا یسوغان التیمم بل لا بد مع وجود احد السببین من عدم الماء فلا یجوز للمریض ان یتیمم الا اذا
لم یجد ماء ولا یجوز للمسافر ان یتیمم الا اذا لم یجد ماء ولکنه یشکل علی هذا ان الصحیح کالمریض اذا لم یجد الماء تیمم فلا بد من فائدة
فی التنصیص علی المرض والسفر فقیل وجه التنصیص علیهما ان المریض مظنة للعجز عن الوصول الی الماء وکذلک المسافر
عدم الماء فی حقه غالب وان کان راجعا الی الصورتین الاخیرتین اعنی قوله اَوْ جَاءَ اَحَدٌ مِّنْكُمْ مِّنَ الْغَائِطِ
اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَاءَ کما قال بعض المفسرین کان فیه اشکال وهو ان من صدق علیه اسم المریض والمسافر
جاز له التیمم وان کان واجدا للماء قادرا علی استعماله وقد قیل انه رجع هذا القید الی الآخرین مع کونه معتبرا فی الاولین
لندرة وقوعه فیهما وانت خبیر بان هذا الکلام ساقط وتوجیه بارد وقال مالک ومن تابعه ذکر الله المرض والسفر فی
شرط التیمم اعتبارا بالاغلب فی من لم یجد الماء بخلاف الحاضر فان الغالب وجوده ولذلک لم ینص الله سبحانه علیه
انتهی والظاهر ان المرض بمجرده مسوغ للتیمم وان کان الماء موجودا اذا کان یتضرر باستعماله فی الحال او فی المآل
ولا یعتبر خشیة التلف فالله سبحانه یقول يُرِيدُ اللّٰهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ ویقول مَا جَعَلَ
عَلَيْكُمْ فِي الدِّيْنِ مِنْ حَرَجٍ والنبی صلی الله علیه وسلم یقول الدین یسر ویقول یسروا ولا تعسروا وقال
قتلوه قتلهم الله ویقول امرت بالشریعة السمحة فاذا قلنا ان قید عدم وجود الماء راجع الی الجمیع کان وجه التنصیص
علی المرض هو انه یجوز له التیمم والماء حاضر موجود اذا کان استعماله یضره فیکون اعتبار ذلک القید فی حقه اذا کان
استعماله لا یضره فان فی مجرد المرض مع عدم الضرر باستعمال الماء ما یکون مظنة لعجزه عن الطلب لانه یلحقه بالمرض
نوع ضعف واما وجه التنصیص علی المسافر فلا شک ان الضرب فی الارض مظنة لاعواز الماء فی بعض البقاع انتهی کلامه
سوال نوزدهم طاعون و وبا متحد اند یا مختلف و حقیقت این هر دو چیست و خواندن قنوت و جز آن از ادعیه
برای رفع وی جائز ست یا نه جواب در قاموس در فصل طا و باب نون گفته الطاعون الوباء و در باب همزه
و فصل واو نوشته الوباء الطاعون او کل مرض عام و در نهایه گفته طاعون مرض عام و وبائیکه از فساد هوا خیزد
و سبب فساد امزجه گردد و در صراح گفته طاعون بضم عین مهمله بمعنی مرگ و وبا ست و در منتهی الارب نوشته وباء بالمد
و بالقصر بیماری عام یا طاعون و در غیاث گفته طاعون ورمی بود که در خصیه یا پستان یا بغل یا بن ران واقع شود
از ماده سمی که عضو را فاسد کند و قی و غثیان و غشی و خفقان همراه آن بود و در نفائس اللغات گفته مرگیکه در مردم افتد

[illegible]

تا آنکه حذاق ایشان مقر شدند باآنکه این درد را هیچ درمان نیست و نه دافع و نه رادّ مگر خالق او جلت حکمته حافظ ابن حجر در
فتح الباری گفته والذی اوجب للاطباء ان یقولوا ما قالوه ان معرفته کونه من وخز الجن لا یدرک الا بالتوقیف لیس للعقل
فیه مجال ولما لم یکن عندهم من ذلک توقیف راوا ان اقرب ما یقال فیه انه من فساد جوهر الهواء ولما جاء الشرع
وجاء بهر الله بطل نهر معقل انتهی وحافظ ابن القیم رضی الله عنه در زاد المعاد فی هدی خیر العباد نوشته وهذه العلل
والاسباب لیس عند الاطباء ما یدفعها کما لیس عندهم ما یدل علیها والرسل تخبر بالامور الغائبة وهذه الآثار التی
ادرکوها من امر الطاعون لیس معهم ما ینفی ان یکون بتوسیط الارواح فان تاثیر الارواح فی الطبیعة وامراضها وهلاکها
امر لا ینکره الا من هو اجهل الناس بالارواح وتاثیرها وانفعال الاجسام وطبائعها عنها والله سبحانه قد یجعل لهذه
الارواح تصرفا فی اجسام بنی آدم عند حدوث الوباء وفساد الهواء کما یجعل لها تصرفا عند غلبة بعض المواد الردیة یحدث
فی النفس هیئة ردیة ولاسیما عند هیجان الدم والمرة السوداء وعند هیجان المنی فان الارواح الشیطانیة تتمکن من فعلها
بصاحب هذه العوارض ما لا یتمکن من غیره ما لم یدفعها دافع قوی اقوی من هذه الاسباب من الذکر والدعاء والابتهاج
والابتهال والتضرع والصدقة وقراءة القرآن فانه یستنزل بذلک من الارواح الملکیة ما یقهر هذه الارواح الخبیثة
ویبطل اثرها ویدفع تاثیرها وقد جربنا نحن وغیرنا هذا امرارا لا یحصیها الا الله انتهی بعبارته و درین عبارت دلالت ست
بر آنکه حقیقت طاعون وخز جن ست و ذکر و دعا و صدقه دافع اوست ولیکن فقیر بر صریح این چنین ها از شارع وقوف نیافته
اما عموم ادله شامل این بلیه هست زیرا که این تسلیط از غضب رب ست بر عباد و عذاب اوست بر ایشان و در حدیث
آمده که الصدقة تطفی غضب الرب و همچنین ذکر و استغفار و جز آن و خواندن قنوت برای نوازل عموما از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ماثور شده پس شامل این نازله هم باشد و لهذا شیخ الاسلام رملی و جماعتی دیگر از اهل علم فتوی داده اند
باستحباب قرائت قنوت برای رفع طاعون زیرا که طاعون از نوازل عظام ست و ایمه قائل اند باستحباب دعا برای هر نازله
و شیخین کبیرین رافعی و نووی گفته اند ان القنوت یشرع فی سائر المکتوبات للنازلة کالوباء انتهی و همچنین بعض کرده اند
ایمه شافعیه بر استحباب قنوت برای ازاله اعدا حال آنکه آنها سبب شهادت اند پس در طاعون بالاولی مستحب باشد
ولازم نمی آید از دعای مذکور دعا بر رفع رحمت و شهادت زیرا که حاصل دعا این ست که او تعالی اعدای ما را از جن
بر ما تسلط نکند بلکه ما را بر انها قاهر و مسلط گرداند در شرح ابیات التثبیت للسیوطی رح گفته که از ادویه مجربه
رافعه طاعون و باکثرت صلوة ست بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم والله اعلم ✣
سوال بستم در غنیة الطالبین مرجیه را در اصحاب ابی حنیفه نعمان ذکر کرده و کذا غیره فی غیره وجه آن چیست جواب
شاه ولی الله محدث دهلوی در تفهیمات نوشته اند که ارجا دوگونه است یکی ارجاست که قائل را از سنت بیرون میکند
دیگر آنست که از سنت بیرون نمیکند اول آنست که معتقد آن باشد که هر که اقرار بلسان و تصدیق بجنان کرد هیچ
معصیت او را ضرر نیست اصلا دیگر آنکه اعتقاد کند که عمل از ایمان نیست ولیکن ثواب و عقاب بران مترتب ست
و سبب فرق میان هر دو آنست که صحابه و تابعین اجماع کرده اند بر تخطیه مرجیه و گفته اند که بر عمل ثواب و عقاب مترتب است

پس مخالف ایشان ضال و مبتدع است و در مسئله ثانیه اجماع سلف ظاهر نشده بلکه دلائل متعارض است بعض آیات
و حدیث و اثر دلالت میکنند بر آنکه ایمان غیر عمل است و بسیاری از دلیل دال است بر آنکه اطلاق ایمان بر مجموع
قول و عمل است و این نزاع راجع بسوی لفظ باشد بجهت اتفاق همه بر آنکه عاصی از ایمان خارج نمیشود اگرچه مستحق نار است
و ممکن است صرف دلائل دال بر آنکه ایمان مجموع این چیزهاست از ظواهر وی بادنای عنایت انتهی و ازینجا معلوم شد که مراد
حضرت شیخ از مرجیه بودن اصحاب ابی حنیفه شق ثانی است و لاغبار علیه اگرچه ارجح از روی نظر در دلائل مذهب اهل حدیث است
که ایمان عبارت است از مجموع اقرار و تصدیق و عمل و قال القاضی ثناء الله فی مالابد منه فاندفع الاشکال و فی مطلع الهلال و بالله التوفیق
سوال است که هم حدیث جمع بین الصلاتین در حضر ثابت است یا نه و حکم این جمع چیست **جواب** ترمذی گفته همه آنچه
درین کتاب است از حدیث معمول به است و اخذ کرده اند بدان بعض اهل علم سوای دو حدیث یکی حدیث ابن عباس
که جمع کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در میان ظهر و عصر بمدینه و مغرب و عشا بغیر خوف و سفر دیگر این حدیث که اذا
شرب الخمر فاجلدوه فان عاد فی الرابعة فاقتلوه انتهی و عمل نکردن اهل علم برین حدیث اخیر بجهت آنست که
نسخ آن از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شده چه ترمذی از جابر بعد روایت حدیث مذکور گفته ثم اتی النبی
صلی الله علیه و سلم بعد ذلک برجل قد شرب فی الرابعة فضربه و لم یقتله و مثله اخرج ابوداود و الترمذی من حدیث
قبیصة بن ذویب و فیه ثم اتی به یعنی فی الرابعة فجلده و رفع القتل و فی روایة لاحمد من حدیث ابی هریرة فاتی
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسکران فی الرابعة فخلی سبیله و عمل بر حدیث منسوخ باتفاق اهل علم جائز نیست
باقی ماند حدیث اول پس وارد شده است بلفظ من غیر خوف و لا سفر و بلفظ من غیر خوف و لا مطر حافظ ابن حجر
عسقلانی گفته لم یقع مجموعا بالثلثة فی شیء من کتب الحدیث بل المشهور من غیر خوف و لا سفر انتهی و آخر حدیث
این است قیل لابن عباس ما اراد بذلک قال اراد ان لا یحرج امته و این حدیث را طبرانی در اوسط و کبیر و هیثمی در
مجمع الزوائد از ابن مسعود هم آورده باین لفظ جمع رسول الله صلی الله علیه و سلم بین الظهر و العصر و المغرب و العشاء
فقیل له فی ذلک قال صنعت ذلک لئلا یحرج امتی و در سندش ابن عبد القدوس ضعیف است لیکن ضعف وی
مندفع است زیرا که نیست کلام در حق وی مگر از جهت روایت کردن او از ضعفا و تشیع او و اول غیر قادح است
بنابر آنکه این را از ضعیف روایت نکرده بلکه از اعمش آورده کما قال الهیثمی و ثانی قادح معتد به نیست مادامیکه
تجاوز نکند از حد معتبر و این غیر منقول است از وی حال آنکه بخاری گفته که وی صدوق است و ابن ابی حاتم گفته
لا باس به و بالجمله چون اینحدیث در مسلم و ابن ماجه و غیرهما مروی است در صحتش سخن نیست و قائلین جواز جمع
مطلقا که استدلال باین حدیث کرده اند میگویند که بشرطی جائز است که خلق و عادت نکند در فتح الباری گفته
و ممن قال به ابن سیرین و ربیعة و ابن المنذر و القفال الکبیر و حکاه الخطابی عن جماعة من اصحاب الحدیث و جمهور گویند
که جمع بغیر عذر جائز نیست و در بحر از بعض اهل علم حکایت کرده که این اجماع است و ازین حدیث چند جواب داده اند
یکی آنکه این جمع بنابر مرض بوده و قواه النووی و حافظ گفته درین نظر است زیرا که اگر از مرض می بود می بایست

سوال از جمع بین الصلاتین در حضر

... صلی الله علیه وآله وسلم این نماز نمیگذارد و ظاهر آنست که این با اصحاب بود و تصریح کرده است
جز مریض باوی
ابن عباس بدان در روایت خود دوم آنکه در ابر بود و چون ظهر گذارد ابر منکشف شد و معلوم گشت که وقت عصر
در رسید پس عصر هم بگذارد نووی گفت این باطل ست زیرا که اگر در وی ادنای احتمال باشد ظهر و عصر برا ست
نه در مغرب و عشا و لیکن حافظ گفته نفی احتمال در آخر مبنی بر آنست که مغرب را وقت واحد ست حال آنکه مختار خلاف
این ست که آن امتداد وقت اوست تا عشا و برین تقدیر احتمال قائم باشد سوم آنکه جمع صوری بود بتاخیر ظهر
تا آخر وقت وی و تعجیل عصر در اول وقت وی نووی گفته این احتمال ضعیف ست یا باطل زیرا که مخالف ظاهر ست
حافظ گفته و لیکن استحسان کرده است این احتمال را قرطبی و رجحه امام الحرمین و جزم به من القدماء ابن الماجشون
والطحاوی و قواه ابن سید الناس زیرا که ابو الشعثاء که راوی اینحدیث از ابن عباس ست قائل ست بآن در بدر تمام
شرح بلوغ المرام گفته که جائز نیست احتجاج باین حدیث بر جواز جمع در حضر زیرا که غیر معین ست برای جمع تقدیم و تاخیر
کما هو ظاهر روایة مسلم و تعیین یکی ازان هر دو تحکم ست پس واجب ست عدول ازان بسوی ابقاء عموم در حدیث
اوقات برای معذور و غیره و تخصیص مسافر بنابر ثبوت مخصص ست و هذا هو الجواب الحاسم و آنچه از آثار صحابه
و تابعین مروی ست حجت نیست زیرا که اجتهاد را دران مسرح ست و بعضی تاویل کرده اند این را بجمع صوری و این
تاویل متعین ست زیرا که تصریح کرده است بدان نسائی در اصل حدیث ابن عباس و لفظ وی این ست صلیت مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم بالمدینة ثمانیا جمعا و سبعا جمعا اخر الظهر و عجل العصر و اخر المغرب و عجل العشاء پس خود ابن عباس راوی
حدیث گویا تصریح کرده باینکه این جمع صوری بود و عجب ست از نووی که تضعیف این تاویل کرد و از متن حدیث
مروی غافل شد و مطلق در روایت محمول ست بر مقید چون در یک قصه باشد چنانکه درینجاست انتهی کلام البدر و در
سبل السلام شرح بلوغ المرام گفته و هو کلام رصین و قد کنا ذکرنا مایلاقیه فی رسالتنا الیواقیت فی المواقیت انتهی
حافظ ابن حجر گفته مقوی جمع صوری ست اینکه در همه طرق اینحدیث تعرض بوقت جمع نیست پس یا محمول شود بر مطلق
و این مستلزم ست اخراج نماز را از وقت محدود وی بغیر عذر یا محمول شود بر صفت مخصوص غیر مستلزم اخراج و جمع کنند
بدان در میان احادیث متفرقه پس جمع صوری اولی ست والله اعلم انتهی شوکانی در دراری مضیه گفته اگر جمع
صوری باشد در حقیقت جمع نیست زیرا که هر نماز در وقت مضروب له خود گذارده شد بلکه جمع ست صورة و اما جمع آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در مدینه از غیر مطر و سفر پس واقع شده است تصریح در بعض روایات باینکه این جمع صوری بود بل فسر
من رواه بما یفید انه الجمع الصوری و قد اوضحنا ذلک فی رسالة مستقلة و اختلاف کرده اند در جواز جمع بغیر عذر و حق عدم جواز
اوست و توقیت واجب ست بنابر ورود اوامر صحیحه بتادیه صلوة در وقت آنها و نهی از فعل آن در غیر وقت مضروب له انتهی
و در نیل الاوطار گفته و از مؤیدات حمل ست بر جمع صوری روایت ابن مسعود نزد مالک در موطا و بخاری و ابو داود و نسائی
که ما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی صلوة بغیر میقاتها الا صلاتین جمع بین المغرب و العشاء بالمزدلفة و صلی الفجر
یومئذ قبل میقاتها و درینجا ابن مسعود نفی مطلق جمع کرده و در جمع مزدلفه حصر نموده با آنکه وی رضی الله عنه از رواة جمع

در مدینه است پس وی دلالت ست بر آنکه جمع واقع بمدینه صوری بود و اگر جمع حقیقی باشد پس هر دو روایت متعا[رض]
حال آنکه تا جمع ممکن ست مصیر بسوی او واجب و از مؤیدات اوست حدیث ابن عمر نزد ابن جریر گفت خرج علینا
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وکان یؤخر الظهر ویعجل العصر فیجمع بینهما ویؤخر المغرب ویعجل العشاء فیجمع بینهما
جمع صوری ست و ابن عمر نیز از روات جمع بمدینه است کما اخرج ذلک عبد الرزاق عنه و این روایات تعیین مراد
از لفظ جمع چه در اصول مقرر شده که لفظ جمع بین الظهر والعصر لا یعم وقتیهما کما فی مختصر المنتهی وشرحه والغایة
وسائر کتب الاصول بلکه مدلولش از روی لغت هیئة اجتماعیه است و این موجود ست در جمع تقدیم و تاخیر و جمع
مگر آنکه نیست متناول جمیع او و نه متناول اثنین از ان زیرا که فعل مثبت عام در اقسام خود نمی باشد کما صرح به
ایمة الاصول پس متعین نشود یکی ازین صور مذکوره مگر بدلیل و دلیل قائم است بر آنکه جمع مذکور درین حدیث جمع
پس واجب شد مصیر بسوی آن انتهی بعده جواب داده است بر وجه بسط بعض متاخرین و حافظ ابن حجر را ازینکه جمع
در شرع نیامده و قول وی لا یحرج امته قادح ست بر حمل آن بر جمع صوری بعده گفته و از انچه دال ست بر آنکه
متنازع فیه جائز نیست مگر بعذر حدیث ابن عباس ست نزد ترمذی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود من جمع
الصلاتین من غیر عذر فقد اتی بابا من ابواب الکبائر و در اسنادش حنش بن قیس ست و هو ضعیف و از انچه دال ست
برین قول ترمذی ست در آخر سنن وی در کتاب علل الخ انتهی وقد تقدم ثم قال ولا یخفاک ان الحدیث صحیح وترک الجمهور
للعمل به لا یقدح فی صحته ولا یوجب سقوط الاستدلال به وقد اخذ به بعض اهل العلم کما سلف وان کان ظاهر کلام الترمذی
انه لم یاخذ به احد ولکن قد اثبت ذلک غیره والمثبت یقدم فالاولی التعویل علی ما قدمنا من ان ذلک الجمع الصوری
بل القول بذلک متحتم لما سلف وقد جمعنا فی هذه المسئلة رسالة مستقلة سمیناها تشنیف السمع بابطال ادلة الجمع
فمن احب الوقوف علیها فلیطلبها و امام علامه ابو البرکات مجد الدین ابن تیمیه حرانی در منتقی بعد ایراد حدیث
ابن عباس و غیره گفته قلت وهذا یدل بفحواه علی الجمع للمطر والخوف وللمرض وانما خولف ظاهر منطوقه فی الجمع
للاجماع ولاخبار المواقیت فیبقی فحواه علی مقتضاه وقد صح الحدیث فی الجمع للمستحاضة والاستحاضة نوع مرض ولمالک
فی الموطا عن نافع ان ابن عمر کان اذا جمع الامراء بین المغرب والعشاء فی المطر جمع معهم والاثرم فی سننه عن ابی سلمة
بن عبد الرحمن انه قال من السنة اذا کان یوم مطیر ان یجمع بین المغرب والعشاء انتهی الغرض انچه بعد از جمع احادیث
باب و تتبع مذاهب علما منقح شده و بثبوت پیوسته عدم جواز جمع ست در حضر بغیر عذر بالاجماع و جمع آنحضرت محمول
بر جمع صوری ست هر که بجوازش در حضر بغیر عذر رفته عدم خلق و عادت را در ان شرط کرده پس عمل بر مذهب جمهور متعین باشد والله اعلم
سوال اینست که وجه حکم و شروط جهاد چیست جواب انچه از احادیث معلوم میشود آنست که جهاد فرض کفایه است
با هر نیک و بد بعد اذن والدین و هر گاه که باخلاص نیت واقع شود کفاره جمله خطایا باشد مگر دین و لحوق ست بدیار
مردم و در وی استعانت از مشرکان نارواست مگر نزد ضرورت و واجب ست بر لشکر فرمان بری امیر مگر در
معصیت و بر امیر ست مشوره کردن با لشکر و نرمی و مهربانی فرمودن با ایشان و باز داشتن از حرام و مشروع ست

در غزو و برگماشتن جاسوسها و استخبار نمودن از احوال اعدا و مرتب ساختن لشکر و افراشتن رایت و لوا و واجبست
که پیش از جنگ دعوت کنند بسوی یکی از سه خصلت اسلام یا جزیه یا سیف و حرام است کشتن زنان و کودکان و پیران
مگر برای ضرورت و بریدن گوش و بینی و جز آن و سوختن بآتش و گریختن از مقابلهٔ دشمن مگر بسوی لشکر خود و جائزست
شبخون زدن و دروغ گفتن در حرب و فریب دادن و تخمیس نمودن در غنیمت و دادن چهار خمس بلشکریان و گرفتن امام
یک خمس برای مصرف خود و سوار را سه حصه است و پیاده را یک حصه و ضعیف و قوی و قاتل و غیر قاتل در وی برابر است
و جائزست تنفیل یعنی زیاده دادن بر قدر حصه بعض لشکر را و امام را میرسد که چیزی را از غنائم برای خود بگزیند و حرام است
انتفاع از اموال غنیمت قبل از قسمت مگر طعام و علف و حرام است خیانت کردن و منجملهٔ غنائم اند اسیران و جائزست
کشتن اسیران و فدا گرفتن و منت نهادن و جائزست کشتن جاسوس و معصوم الدم میشود حربی بمسلمان شدن پیش از قدرت
و بنده کافر باسلام آوردن آزاد میشود و زمینی که در غنیمت بدست آید اختیار آن بدست امام است هر چه در آن مصلحت بیند
بکند یعنی در میان لشکریان تقسیم نماید یا در همه مسلمانان مشترک بگذارد و مامون میشود حربی بامن دادن یکی از مسلمانان
الی هیچ یا مامون ست و صلح با کفار جائزست اگر چه بر شرط باشد یا تا مدت معین و اکثر مدت ده سال ست و دوام صلح با خذ
جزیه هم جائزست و مشرکین و اهل ذمه از سکونت در جزیرهٔ عرب ممنوع اند و اگر جمعی بر امام حق بغی کنند جنگ با ایشان واجب
تا آنکه رجوع کنند بسوی حق و کشته نشود اسیر ایشان و نه تعاقب کرده شود پشت دهندهٔ ایشان و نه تمام کرده شود کار
مجروح ایشان و نه غنیمت نموده شود اموال ایشان و طاعت ائمه واجبست مگر در معصیت خدا و جائز نیست خروج
بر ایشان تا وقتیکه نماز قائم دارند و آشکارا کفر نورزند و واجبست صبر بر جور ایشان و نصیحت نمودن ایشان را
بر ذمهٔ امام ست دفع نمودن اعدا از اهل اسلام و باز داشتن دست ستمگار و نمودن حراست سرحدات
و نگران تدبیر ایشان در ابدان و ادیان و اموال حسب شریعت حقه و تفریق نمودن اموال در مصارف
و نگرفتن زیاده از حاجت خود و مبالغه در اصلاح سیرت و سریرت این ست ارکان و احکام جهاد بالاجمال
و همه اینها ثابت ست از سنن صحیحه در کتب احادیث و تفصیل آن طول میخواهد از مطولات باید جست
سوال بست و سوم کفار هندوستان که جزیه نمیدهند و مستامن هستند جان و مال اینها چه حکم دارد جواب بنای این مسئله
بر دار الحرب یا دار الاسلام بودن این ملک ست اگر دار الاسلام ست چنانکه مذهب مشهور فقهای حنفیه و شافعیه و غیرهما ست
پس جان و مال اینها معصوم ست زیرا که باقی هستند بر امان اول و حکم اهل ذمه دارند و اگر دار الحرب ست چنانکه مقتضای
ادلهٔ شرعیه ست موافق مذهب حنفی غیر معصوم المال و الدم اند در مواهب الرحمن گفته و من اسلم ثم ولم یلحق بدارنا
فماله و دمه غیر معصوم و در رمز الحقائق شرح کنز الدقائق گفته دار حرب را اباحة الدم و در هدایه و شرح وقایه است و اذا
اسلم الحربی فی دار الحرب فقتله مسلم عمدا او خطأ و له ورثة مسلمون هناک فلا شیء علیه الا الکفارة فی الخطأ
سوال بست و چهارم جائی می نویسند که فتوی و حکم بر خلاف نصوص حرام ست شاه اجتهاد و تقلید نزد ظهور نص ساقط
و جائی می نویسند که تغیر در فتوی بحسب ازمنه و امکنه و احوال روا ست که بنای شریعت بر مصالح و حکم ست

[illegible]

[illegible]

بقیهٔ طبقات ارض و امم ایشان تا آنکه استشمام رائحهٔ نوع دیگر انسان و آوادم و خواتم ایشان هم بدلالت النص بلکه باشارهٔ آن
از کتاب عزیز و سنت مطهره نمی شود و جمیع کتب سنت مطهره از صحاح و سنن و معاجم و مسانید و غیرها از بیان این عوالم و آوادم
خالی ست حدیث ضعیف بلکه موضوع هم درین باب بتفصیلی که در سوال گذشته ورود او درین معتبرهٔ اسلامیه یافته نمی شود تا بحدیث صحیح
مرفوع چه رسد اگرچه منطوق وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ حصر عالم درین کائنات مسموعه موجوده نتوان کرد بلکه وی
سبحانه بفحوای هدایت انتمای أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى
وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ و بحکم وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا بر ایجاد و ابداع صد چند مثل این عالم بلکه
بر خلق جمیع ممکنات قادر ست در جمل حاشیهٔ جلالین زیر قوله تعالی لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ که پارهٔ
از آیهٔ مذکوره ست نوشته قدیر بالغ القدرة فیاتی بعالم آخر مثل هذا العالم وابدع من ذلک الی مالانهایة له بالاستدلال
بهذا العالم فان من قدر علی ایجاد ذرة من العدم قدر علی ایجاد ما هو دونها ومثلها وفوقها الی مالانهایة له لانه لا فرق فی ذلک
بین قلیل وکثیر وجلیل وحقیر مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَٰنِ مِنْ تَفَاوُتٍ انتهی و لیکن از عموم قدرت وقوع این عوالم بالفعل
در خارج لازم نمی آید زیراکه قدرت و تکوین دو صفت متغایر اند نزد ماتریدیه و اثر قدرت امکان صدور مقدور از قادر
بالنظر الی ذاته ست نه وقوع آن بالفعل چنانچه اثر تکوین وقوع مکون بالفعل ست و ظاهر ست که حق تعالی ما را بوجود امثال
این عالم بالفعل در خارج در بقیهٔ طبقات ستهٔ ارض خبر نداده و هرچه بدان کلام الهی و سنت سنیهٔ ختمی پناهی ناطق نیست
اثبات آن مر مسلم مومن را از پیش نفس خود بیجا ست چه و هر که درین خلاف کند بر وی بیان ست و دونه خرط القتاد و اجماع
و قیاس را که نزد اکثر اهل علم منجمله برچهار اصل موصل اسلام اند خود باین مسئله مساسی نیست زیراکه این سوال از باب خلق
اجتهاد و قیاس را دران مدخل نیست و قیاس و تخمین بلکه خود اجماع و اجتهاد در مانند این مسائل مثبت حکمی نمی تواند شد
زیراکه اینها را هم اساس و متکا از کتاب و سنت درکارست بلکه اتیان بصیغهٔ جمع در سموات و افراد ارض در مثل قوله تعالی خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که تمام قرآن مجید با ستثنای قوله وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ بدان مملو و مشحون ست استیناسی بعدم وجود
عوالم دیگر و آوادم و خواتم دیگر در زیر سبع ارضین وارد پس ثبوت این مسئله بهیچ یکی از ادلهٔ اربعهٔ شرعیه نمی تواند شد و روایت
ابن عباس که در سوال مذکور ست اول حدیث نیست اثر ابن عباس ست یعنی قول او رضی ست نه قول رسول الله صلی الله علیه وسلم
و حجت در ما نحن فیه قول محکم پیغمبر معصوم و مخبر صادق باشد نه اقوال صحابه و من بعدهم لاسیما وقتیکه اعتماد بر نص صحیح از کتاب و سنت
نداشته باشد دوم وی رضی الله عنه درین تفسیر متفرد ست احدی از صحابه و من بعدهم درین قول با وی موافق نیست و بر روایت
منفرده و قول شاذ ابتنای کرام حکم شرعی نتوان کرد سوم تفسیر یکی از وی مثل ابی قرآن مجید منقول ست سند اکثر آن تا جناب
رفیع او متصل و مسلسل نیست غالبش انتساب صرف ست که در حقیقت از دیگری ست و لهذا محققین اهل تفسیر بران اعتماد
کلی ندارند و بدون شهادت دیگر ایمهٔ فن قبول نمی کنند اللهم مگر آنچه ازان در مثل صحیح بخاری غیره باسانید صحیحه ثابت گشته
و ازین اثر در کتب صحاح و سنن عینی و اثری نیست چهارم متن این اثر مضطرب ست نزد حاکم بلفظی بوده است که در سوال
مذکور شده و نزد عبد بن حمید و ابن المنذر باین لفظ آمده ما یؤمنک ان اخبرک بها فتکفر و نزد ابن جریر باین لفظ ست

تکلم بتفسیر بالکفر و کفر کم تکذیبکم بها و ضبط الب روایت از اسباب جرح ست نزد اکثر اهل علم نجم منجمله مخرجین این اثر هیچ یکی بتصحیح وی
پرداخته جز حاکم در مستدرک تصحیح حاکم پیش علمای حدیث بدون شهادت دیگر ائمه فن لیس بشیء ست در بستان المحدثین گفته در
بسی از احادیث مستدرک که او حکم بصحت آنها نموده مثل احادیث صحیحین انگاشته علمای اجله او را تخطیه کرده اند و بروی انکار نموده و لهذا
نی‌شته حلال نیست کسی را که بر تصحیح حاکم غره شود تا وقتیکه تعقبات و تلخیصات مرا نه بیند انتهی و این حقیقت احادیث مرفوعه حاکم ست
آثار صحابه چه رسد و در باره خصوص این اثر سیوطی در تدریب الراوی شرح تقریب النواوی گفته و لم ازل التعجب من تصحیح الحاکم حتی
رأیت البیهقی قال اسناده صحیح لکنه شاذ بمرة انتهی و غالبا بیهقی بر اعتماد حاکم آن را صحیح گفته و مع هذا اثبات علت شذوذ در ان
کرده و گفته لا اعلم لابی الضحی علیه متابعا انتهی و نحوه ذکر الشوکانی فی تفسیره و قوت این اثر بشذوذ و عدم متابعت از هم می پاشد
ثانیا بدان در مقام احتجاج خیلی مضمحل میگردد ششم پیش محققین اهل تفسیر و حدیث ماخذ این اثر اسرائیلیات ست کما قال ابن
کثیر و غیره و روایت اسرائیلیه قابل تصدیق و اخذ نیست و بران ابتنای هیچ احکام نتوان کرد هفتم اقل قلیل از اهل التفسیر این
اثر را در تفسیر آیه کریمه گرفته اند و اکثر مفسرین بدان اعتنا نموده و این دلیل بین بر سقوط این اثر و عدم قبول اوست و برخی که گرفته اند
هیچ یکی از انها را بدان استدلال بر وجود این آوادم و خواتم نکرده بلکه محض برای تایید عدد سبعه ارضین آورده پس مطلوب غیر ثابت و
ثابت غیر مطلوب ماند هشتم بر فرض صحت اثر مذکور مجمل غیر مبین ست از وی معلوم نمی شود که این آوادم و خواتم طبقات سته ارض پیش
از زمانه آدم ابو البشر و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوده اند یا در عصر ایشان یا بعد ایشان خواهند بود و روایت مجمل بدون بیان محل
اخذ و اعتماد نیست نهم بر تقدیر تصحیح وی اهل علم بتاویلش پرداخته اند در ارشاد الساری شرح صحیح بخاری بعد نقل قول بیهقی نوشته
نفیه انه لا یلزم من صحة الاسناد صحة المتن کما هو معروف عند اهل هذا الشان فقد یصح الاسناد و یکون فی المتن شذوذ او علة
تقدح فی صحته و مثل هذا لا یثبت بالحدیث الضعیف و هذا محمول ان صح نقله علی ان ابن عباس اخذه من الاسرائیلیات انتهی و علی تقدیر
ثبوته یحتمل ان یکون المعنی ثم من یقتدی به یسمی بهذه الاسماء و هم رسل الرسل الذین یبلغون الجن عن انبیاء الله و یسمی کل منهم
باسم النبی الذی یبلغ عنه انتهی کلام القسطلانی و چون ثابت شد که صحت این اثر یعنی متن وی بلکه سند وی متکلم علیه ست استدلال
بدان ساقط شد و اثبات هیچ مسائل را دلیلی روشن و نصی مبرهن باید در ینجا بمظنونات و محتملات کاری از پیش نمیرود و لهذا ابن کثیر بعد عزو
این اثر بسوی ابن جریر گفته ذلک و امثاله اذا لم یصح سنده الی معصوم فهو مردود علی قائله انتهی دهم در صحت روایت شرط ست که راوی وی ضابط باشد
و عطا بن سائب که راوی این اثر از ابی الضحی از ابن عباس ست نووی در خطبه مسلم او را در اهل اختلاط شمرده بالجمله اسباب جرح درین اثر هیچ شذوذ
و عدم متابعت و اختلاط راوی و جز آن بوفور موجود ست و حقیقت او اثر ضعیف غیر متلقی بالقبول نزد علمای فحول بیش نیست پس هیچ
از بنای حکمی نمی تواند شد و اما قول سیوطی در جلالین ینزل جبرئیل من السماء السابعة الی الارض السابعة که بظاهر اشارتی بمدلول
اثر مذکور دارد پس شیخ سلیمان جمل در حاشیه جلالین زیر قول مذکور نوشته قال القاری لم نجد هذا القول لغیره من المفسرین
اذ غایة من فسر الامر بالوحی قال فی تفسیر قوله بینهن ای بین هذه الارض العلیا التی هی اولاها و بین السماء السابعة التی هی
اعلاها و هذا التوقف من القاری مبنی علی ان المراد بالوحی وحی التکلیف بالاحکام و لیس بلازم لامکان حمله علی وحی التصرف فی الکائنات
و عبارة الخطیب و الاکثرون علی ان الامر هو القضاء و القدر فعلی هذا یکون المراد بقوله تعالی بینهن اشارة الی ما بین الارض السفلی التی هی اقصاها

و من السماء السابعة التي هي اعلاها يجري امر الله و قضاؤه بينهن و ينفذ حكمه [illegible] من قتاده گفته في كل ارض من ارضه و سماء
خلق من خلقه و امر من امره و قضاء من قضائه و در بعضی گفته که هر آینه پرتوش من عجيب تدبيره فينزل المطر و يخرج النبات و ياتي
بالليل و النهار و الصيف و الشتاء و يخلق الحيوان على اختلاف هيئتها و ينقلها من حال الى حال انتهى بقدر و در تفسير رازی و خازن نيز مثل
نوشته و به قال جمهور المفسرين ليس آنجا بودن خلق و امر قضا و قدر و حيوانات باشكال مختلفه [illegible]
انسان و رسل ايشان باشند بلکه اگر تفسير امر بوحی ثابت شود مراد بوحی الهام [illegible]
نه وحی مصطلح و ظاهر آیه کریمه صریح ست در آنکه مقصود از آن بیان خلق آسمان و زمین جریان قضا [illegible] و زمینها از
تا ارض [illegible] قدرت ذات وی سبحانه و غایت احاطه علم او بجمیع مخلوقات ست نه اثبات [illegible] انسان و انبیای ایشان و
ارض و لهذا هیچ یکی از متقدمین و متاخرین تفسیر آیه مذکور بیان نکرده جز اثر ابن عباس که حال سند و متن او بالا گذشته و اثر چه
که از وی چنین حکم فرا گرفته شود اینجا حدیث مرفوع معصوم درکارست نه اثر موقوف بی اعتبار و آنکه در سوال ذکر
تخصیص آیت بخبر آحاد کرده پس تخصیص آیت بدان جائز ست اما مراد بخبر آحاد که مخصص آیت باشد در اصول فقه
احادیث مرفوعه صحیحه است نه آثار ضعیفه موقوفه و لهذا بحث خبر آحاد را در کتب اصول در بحث احتجاج بسنت مطهره
[illegible] کتاب عزیز ست نوشته اند و در مثالش احادیث صحیحین را نشان داده و از این اثر در کدامی کتب سنن اثری
نیست تا بصحیحین چه رسد و بر فرض تسلیم این اثر میان وی و کریمه وَلٰکِن رَّسُولَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ
خود خلافی نیست زیرا که تحقق رسل طبقه علیای ارض از آدم تا خاتم متفق علیه جمهور اهل علم بلکه کافه اهل اسلام ست
و خاتمیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم جمیع رسل این طبقه را بحکم نص مذکور ثابت چنانکه صیغه جمع یعنی نبیین
و دخول الف و لام استغراق بران افاده این معنی می کنند و وجود دیگر آدم و خواتم غیر متحقق و بر منصوص
نص مذکور اجماع جمیع مجتهدین بلکه کافه مسلمین بر روی زمین ست فلیس اثبات الأوادم و الخواتم في الطبقات
الاخرى من الارض من احكام الشرع في ورد و لا صدر و ليس على هذا القول اثارة من علم و هیچ یکی از اهل اصول
تخصیص نصوص بآثار موقوفه ذکر نکرده و بدان احتجاج و استدلال ننموده و حق آنست که خوض و تعمق در اینچنین
مسائل و تفوه بدان و مباحثه در امثال آن از باب غلو ممنوع بلکه فضول کلام و لغو قول و حدیث خرافه است و تا
بدان و خائض دران و متکلم بران غیر ملتفت الیه ممن لا اعتداد بهم بوده است و بالله التوفیق و هو المستعان

و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم و هو اعلم بالصواب و فوق كل ذي علم عليم فقط

الحمد لله وليه العظيم و الصلوة على نبيه الكريم که این رساله شریفه در حل سوالات دقیقه از مترشحات خامه گهربار غواص بحر مواج
سباح محیط ذخار فهوم المحقق النحریر و الاوحد الشهیر السمید اللوذعی الجهبذة الالمعی نبراس العلماء العظام جناب مستطاب نواب والا
امیر الملک سید محمد صدیق حسن خان بهادر ادامه الله بالحشمة و الاقبال [illegible] عاجز هیچمدان محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن
ادخله الله بحبوحة الجنان در مطبع نظامی واقع کانپور باوا آخر سنه ۱۲۹۱ هجری حلیه طبع در بر کشید